



## درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶/ اردیبهشت/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

موضوع جزئی: موانع محتوایی اعتبار - مانع دوم: مدح خلیفه دوم - دسته دوم از اقوال  
و بررسی آن

جلسه: ۲۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم که بحث در این است که یک دسته از اقوال و انظار ناظر به فرض صدور این خطبه از حضرت علی (علیه السلام) است و اینکه کلمه «فلان» نیز در آن گفته شده. شش قول را دیروز بیان کردیم و نتیجه این شد که بعضی از این اقوال قابل قبول نیست و بعضی فی نفسه ممکن است اما دلیل، شاهد و مدرکی برای آن نمی‌توانیم اقامه کنیم. علی ای حال ما در مقام جمع‌بندی نظر نهایی خود را خواهیم گفت.

### دسته دوم از اقوال

وجه مشترک این دسته این است که این سخن از حضرت علی (علیه السلام) صادر نشده است، بلکه حضرت آن را حکایت کرده است. این گروه سه دسته هستند:

دسته اول: معتقدند حضرت سخن آن زن را حکایت کرده و آن را کاملاً تصدیق کرده است.

دسته دوم: معتقدند حضرت سخن آن زن را نقل کرده ولی برخی از آن سخنان را تصدیق کرده است نه همه آن را.

دسته سوم: معتقدند حضرت صرفاً حکایت کرده است و به هیچ وجه تصدیق نکرده است، بلکه توریه کرده است.

### گروه اول

کسانی که می‌گویند حضرت سخن آن زن را کاملاً تصدیق کرده، استناد می‌کنند به گزارشات تاریخی که از این ماجرا در کتاب‌ها نقل شده است. ما برای بررسی این منابع را ذکر می‌کنیم که در آن این جمله از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که لقد صدقت ابنة ابي خثیمه یا ابی خثیمه و قهرا هر چه او گفته، تصدیق می‌شود. یعنی مسئله قلیل العیب بودن و غیره که در مدح خلیفه دوم بیان شده است توسط حضرت علی (علیه السلام) تصدیق می‌شود.

### گروه دوم

برخی معتقدند که فقط یک جمله از کلامی که آن زن بیان کرده را حضرت تصدیق کرده است و آن هم این جمله است که «لقد أصابَ خَیْرَهَا وَسَبَقَ شَرَّهَا» مخصوصاً اینکه طبق نقل طبری که مسند این ماجرا را از مغیره بن شعبه نقل کرده است. فقط این جمله را آورده است. «فقال یرحم الله ابن الخطاب لقد صدقت ابنة ابي حثمة لقد ذهب بخیرها و نجا من شرها یعنی تنها همین جمله را حضرت از قول آن زن، نقل و تصدیق کرده است.

## بررسی قول گروه اول و گروه دوم

حال اصل این نقل و سند این نقل و مطالب دیگری که در این رابطه قابل ذکر است نشان می‌دهد که این احتمال نیز نمی‌تواند صحیح باشد. زیرا اگر بنای بر تصدیق بود در برخی از نقل‌های دیگر جمله کامل است و تصدیق همه از آن استفاده می‌شود اما برای اینکه این مطلب ارزیابی بشود و ببینیم آیا اصلاً حضرت علی (علیه السلام) این حکایت را داشته و اگر داشته تصدیق کرده است یا خیر، خوب است این داستان را با مراجعه به مصادر و منابع اهل سنت و کتب تاریخی معتبر آن‌ها مرور کنیم تا ببینیم چه نتیجه‌ای عائد می‌شود.

۱. در کتاب تاریخ المدینه که در قرن سوم تألیف شده است عمر بن شبه نمیری می‌گوید: وقتی علی (علیه السلام) از تدفین عمر باز می‌گشت فرمود: «قال لله بلاء نادبة عمر لقد صدقت ابنة ابي خثمة حين قالت: واعمره، أقام الاود و أبدأ العهد واعمره. ذهب نقى الثوب قليل العيب، واعمره أقام السنة وخلف الفتنة» خداوند کسی را که بر عمر نوحه می‌کرد و می‌گریست خیر دهد، دختر ابی خثمه یا ابی حثمه راست گفت وقتی که گفت دروغا بر عمر که کجی‌ها را راست و بیماری‌ها و امراض را درمان کرد دروغا بر عمر که با دامنی پاک و عیبی اندک از بین رفت، دروغا بر عمر که سنت پیامبر را به پا داشت و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت.<sup>۱</sup> طبق این نقل حضرت سخن آن زن را حکایت کرده و از آن‌جا که «لقد صدقت ابنة ابي خثمة» را اول کلام آورده (و این متفاوت است با نقل از طبری از مغیره بن شعبه). ظاهر این است که حضرت همه کلام را تصدیق کرده است.

۲. در تاریخ طبری مسئله به نحو دیگری نقل شده است، طبری این داستان را از مغیره بن شعبه نقل کرده است و می‌گوید: «لما دفن عمر اتيت عليا وانا احب ان اسمع منه في عمر شيئا فخرج ينفض راسه ولحيته وقد اغتسل وهو ملتحف بثوب لا يشك ان الامر يصير اليه فقال يرحم الله ابن الخطاب لقد صدقت ابنة ابي حثمة لقد ذهب بخيرها ونجا من شرها اما والله ما قالت ولكن قولت»<sup>۲</sup> می‌گوید: وقتی عمر دفن شد نزد علی (علیه السلام) آمدم و دلم می‌خواست از او کلام و سخنی درباره عمر بشنوم. او در حالیکه سر و ریش خود را تکان می‌داد بیرون آمده و تازه غسل کرده بود و خود را با پارچه‌ای پوشانده بود و شک نداشت که امر به او منتهی می‌شود یعنی خلافت به او می‌رسد. آنگاه گفت خدا پسر خطاب را رحمت کند، دختر ابی حثمه راست گفت او خوبی‌های آن (یعنی خلافت) را برد و از بدی‌هایش نجات پیدا کرد و بعد حضرت در ادامه فرمود به خدا سوگند که او این سخن را نگفت بلکه این سخن از دیگری است یعنی به او تعلیم داده شد که بگوید. حضرت می‌خواست بگوید او عقلش به این حرف‌ها نمی‌رسد و این حرف دیگری است، منتهی او به نام خودش این سخن را مطرح کرد.

این با آنچه که صاحب تاریخ المدینه گفته متفاوت است زیرا:

اولاً: فقط یک جمله را گفته و فقط نسبت به آن یک جمله مسئله صدقت و راست گفتن آن زن را مطرح کرده است.

ثانیاً: یک ذیلی دارد «اما والله ما قالت و لكن قولت»؛ این حرف دیگری است منتهی او به نام خودش مطرح می‌کند.

۳. در المعجم که از کتاب‌های تاریخی مربوط به قرن چهارم این داستان از مغیره بن شعبه نقل شده که می‌گوید: وقتی عمر از دنیا رفت با خود گفتم به خدا قسم نزد علی می‌روم تا کلام او بشنوم، پس علی (علیه السلام) در حالیکه غسل کرده بود خارج شد و بعد

<sup>۱</sup> تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۹۴۱.

<sup>۲</sup> تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۵.

از مدتی سکوت گفت: «لله نادبة عمر عاتکه و هو يقول: وا عمراه مات والله نقی الثوب، مات والله قليل العيب، اقام العوج و ابرا العهد، واعمراه ذهب والله لحفظها و نجاه من شرها واعمراه ذهب والله باسنة و انبقي الفتنة، قال علی (عليه السلام) والله ما قالت و لكنها قولت»<sup>۱</sup>

حضرت علی (عليه السلام) فرمود خدا ندبه گر یا نوحه گر یعنی عاتکه را خیر دهد در حالیکه می گفت به خدا قسم پاک جامه از دنیا رفت به خدا قسم کم عیب از دنیا رفت کجی ها را راست و عهد خود را ادا کرد و امرا دروغا بر عمر به خدا قسم که از خلافت بهره برده و از شرش نجات یافت، تا می رسد به اینجا که یعنی مثل نقل طبری می گوید «اما والله ما قالت و لکن قولت»، اما سخنی که از او نقل شده است کامل تر است و خصوص یک جمله نیست، این مطلب در منابع تاریخی به تفصیل بیان شده است.

۴. در انساب الاشراف هم این داستان نقل شده ولی نه به عنوان حکایت از حضرت علی (عليه السلام) بلکه صرفا از قول آن زن این جملات را نقل کرده است.

فرق انساب الاشراف با بقیه در این است که آن ها می گویند این کلام را حضرت علی (عليه السلام) نقل کرده ولی به عنوان حکایت ولی در انساب الاشراف فقط داستان را نقل کرده است، ولی اینکه این مطلب را حضرت علی (عليه السلام) حکایت کرده باشد، نگفته است.

۵. در تاریخ دمشق ابن عساکر هم این داستان را نقل کرده که شبیه همین است.<sup>۲</sup> تفاوتی با آن نقل ها ندارد.

#### چند نکته

با داستانی که حضرت علی (عليه السلام) آن را حکایت کرده، چند نکته مواجه هستیم اما چند نکته این جا وجود دارد:

#### نکته اول

خود این داستان مختلف نقل شده است یعنی یک جا یک جمله کوتاهی نقل شده است، یک جا جمله کاملتر است، یک جا انتساب داده شده به حضرت علی (عليه السلام) که او حکایت کرده است، یک جا این انتساب وجود ندارد. یعنی حکایت حضرت علی (عليه السلام) از آن ماجرا را نقل نکرده اند. در بعضی این ذیل وجود دارد، در برخی این ذیل وجود ندارد. اینکه ما قالت و لکن قولت خودش مهم است در ذیل این کلام باشد یا نباشد.

پس نفس اختلاف در این نقل و اینکه عمدتا این داستان در کتب تاریخی اهل سنت نقل شده مخصوصا اینکه در برخی از نقل ها کانه مغیره تلاش می کرده یک سخنی از حضرت علی (عليه السلام) به زور استخراج کند. یعنی در ذهن خودش این بوده است که به نوعی حضرت را وادار کند که یک سخنی بگوید و این را دست مایه اختلاف کند.

این احتمالات فی نفسه باعث می شود که انسان با دیده تردید به این ماجرا نگاه کند مخصوصا با آن جهاتی که بیان شد. حال اختلاف در جزئیات نقل یک داستان ممکن است در مواردی وجود داشته باشد و هر کسی از یک زاویه ای ممکن است نقل کند اما اینکه یک جایی خود حضرت علی (عليه السلام) این را گفته باشد، شخص دیگری بگوید: حضرت این را حکایت کرده است و بعد در محکی هم اختلاف وجود دارد و اینکه این ذیل باشد یا نباشد و مخصوصا اینکه مغیره بن شعبه خیلی تلاش می کرد یک مطلبی از حضرت علی (عليه السلام) در بیاورد و باعث دعوا و نزاع باشد این خودش یک جهت تضعیف کننده این نقل است.

<sup>۱</sup> المعجم، ج ۱، ص ۱۲۰.

<sup>۲</sup> تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۴۷۵.

نکته دیگر ضعف سندی است که در این نقل‌ها وجود دارد. منابعی که این داستان را نقل کرده‌اند دو دسته هستند یک دسته اصلا سند نیاوردند و داستان را نقل کردند و دسته دیگر که سند آوردند سندشان ضعیف است؛

۱. ابن عساکر دو روایت دارد، در یک سند دو سه نفر وجود دارند که مجهولند و مشکل دارند یکی اوفی بن حکیم، یکی عثمان بن زید کنانی و یکی هم نصر بن ابی سلام؛ در روایت دوم ابراهیم بن یوسف زهری آمده که مجهول است، همچنین صالح بن کیسان در سند او وجود دارد که درباره او برخی از عالمان اهل سنت تردید کردند که روایت او را بپذیرند.

۲. نقل دیگر در خود تاریخ مدینه و تاریخ طبری است که این‌ها مسندا از مغیره بن شعبه نقل کردند، در حالیکه مغیره بن شعبه خودش محل اشکال است و کسان دیگری که در این طریق واقع شدند بعضا مورد قبول نیستند.

۳. در روایت ابن شبه نمیری، بین غسان بن عبد الحمید و عبدالله بن مالک ارسال وجود دارد زیرا او خودش این را از عبدالله بن مالک مستقیما نقل نکرده، بعد خود غسان نیز طبق گفته ابن حجر عسقلانی مجهول است وی در لسان المیزان می‌گوید: غسان بن عبد الحمید مجهول است.<sup>۱</sup> این را ابوحاتم در الجرح و التعديل هم بیان کرده و به ضعف و مجهول بودن غسان بن عبد الحمید تصریح کرده است.<sup>۲</sup>

پس از نظر سندی هم ضعف جدی در این روایات وجود دارد، حال آیا با این شرایط و اوصافی که گفته شد اساسا ما می‌توانیم به این انظار اعتماد کنیم؟ یعنی بگوییم حضرت علی (علیه السلام) این سخنان را حکایتا گفته است و تصدیق کرده است؟  
اولا: اصل حکایت را ملاحظه فرمودید که در آن شبهه و اشکال جود دارد که یا ناشی از اختلافات مهمی است که در نقل این داستان است یا به خاطر ضعف سندی است.

ثانیا: بر فرض حضرت علی (علیه السلام) این را حکایت کرده باشد، آیا واقعا این دلیل بر تصدیق است؟ آیا می‌تواند نشانه تصدیق این سخن باشد؟ این ظاهرش تصدیق نیست، مخصوصا این جمله‌ای که ذیل کلام فرمود: «ما قالت و لکنه قولت» این خودش معنا دارد، یعنی کانه می‌خواهد بگوید این را یک عده‌ای به او گفته‌اند که بگوید، اینکه می‌گوید: ما قالت یعنی این حرف‌ها مال دیگران است، حرف خودش نیست، اینکه وقتی شما چیزی را نقل می‌کنید اگر حرف خوبی باشد اگر بخواهد تصدیق و تایید باشد آخرش نمی‌گویند این حرف خودش نیست این اتفاقا جنبه تعریض در آن وجود دارد به نظر می‌رسد بخواهد بگوید او راست گفت به این معنا که دیگران گفتند و او حرف آن‌ها را تکرار کرد.

بنابراین با توجه به این جهاتی که عرض کردیم به نظر می‌رسد حتی تصدیق هم از این کلام استفاده نمی‌شود حالاچه تصدیق کل و چه تصدیق بخشی از آن سخنان، با توجه به این جهات اصل تصدیق هم محل خدشه است.

### گروه سوم

ما فرض کنیم حضرت علی (علیه السلام) این را حکایت کرده و فرض کنیم همه این سخنان را تصدیق کرده اما باب توریه در اینجا باز است. منظور از توریه همانطور که گفتیم یعنی اینکه مطلبی را حضرت علی (علیه السلام) از قول کسی فرموده و نقل کرده اما قصد او در واقع این نبوده و آن چیزی که دیگران فهمیدند نبوده است. توریه همانطور که گفتیم یعنی اینکه انسان مطلبی را بگوید و

<sup>۱</sup> لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۰۸.

<sup>۲</sup> الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۵۱.

معنایی را از آن قصد کند که آن معنا متفاوت باشد با آن معنایی که شنونده از آن برداشت می‌کند. به هر حال اگر هم این مطلب را بپذیریم که حضرت این حکایت را تصدیق کرده اما چنانچه که برخی گفتند این قابل حمل بر توریه می‌باشد و مخالفت یا موافقت نسبت به مضمون این سخن و محکی از این کلام استفاده نمی‌شود.

بنابراین با توجه به آنچه که گفتیم، قول کسانی که معتقدند که این حکایت توسط حضرت علی (علیه السلام) کاملاً تصدیق شده است صحیح نیست. طبق این قول (گروه اول) در واقع درست است که سخن حضرت علی (علیه السلام) نیست اما چون این سخنان را حکایت و تصدیق کرده لذا مدح خلیفه دوم است. این قول خودبه خود مخدوش است.

قول دوم این بود که این سخن را حضرت حکایت کرده است اما فقط این قسمت: «أَصَابَ خَيْرَهَا وَسَقَّ شَرَّهَا» را تصدیق کرده است.

این هم واقعه این است که مدح از آن استفاده نمی‌شود زیرا اصاب خیرها یعنی خوبی‌های خلافت را برد و بدی‌های آن را به جا گذاشت یا او از خلافت بهره‌های خود را برد و از گرفتاری‌های خلافت که برای دیگران است در امان ماند، این مدح نیست، اگر نگوییم ذم است، حداقل این است که مدح نیز به حساب نمی‌آید.

#### نکته سوم

مسئله دیگر که باز به نوعی در مورد این اقوال باید مورد توجه قرار بگیرد این است که تصدیق نسبت به سخنان آن زن باید با سایر مطالب و سخنان حضرت علی (علیه السلام) هم سازگار باشد. ما در بررسی نظر ابن ابی الحدید که معتقد است که این سخنان در مدح خلیفه دوم گفته شده گفتیم اگر بخواهیم این را حمل بر مدح کنیم با برخی از سخنان و مطالبی که به تواتر از حضرت علی (علیه السلام) ثابت شده و در کتب و جوامع روایی شیعه و سنی نیز نقل شده است سازگاری ندارد، این با آن مطالب ناهمخوانی دارد، بالاخره حضرت علی (علیه السلام) مطالبی گفته است که دال بر تنقیص است و به حدی نیز می‌باشد که قابل جمع با این عبارات و تعابیر نیست، لذا همانطوری که در دسته اول اقوال و انظار اشاره شد که حمل این سخنان بر مدح نسبت به خلیفه دوم با سایر گزارشات و سخنان حضرت علی (علیه السلام) منافات دارد، اگر بخواهیم حکایت این سخن و تصدیق آن را هم حمل بر مدح کنیم مواجه با همان مشکل می‌شویم که بالاخره تایید و تصدیق آن زن که نسبت به مدح خلیفه دوم محسوب می‌شود با سخنانی که حضرت علی (علیه السلام) در مواضع مختلف در این رابطه گفته است سازگاری ندارد لذا این نظر نیز پذیرفتنی نیست.

#### کلام محقق تستری و بررسی آن

از کسانی که راساً انتساب و صدور این قول را از حضرت علی (علیه السلام) انکار می‌کنند یعنی می‌گویند نه حضرت علی (علیه السلام) این را فرموده و نه آن را حکایت کرده است، علامه تستری است که در شرح نهج البلاغه اصل این خبر و انتسابش را به حضرت علی (علیه السلام) نپذیرفته و ادعا می‌کند که این از اشتباهات سید رضی است زیرا او هر کلام فصیحی که منسوب به امام می‌دید بدون تدبر در معنای آن نقل می‌کرد و آن را می‌پذیرفت هر چند شواهدی بر خلافتش وجود داشت.<sup>۱</sup> البته هم مرحوم تستری و هم میرزا حبیب الله خوبی ابتدائاً یک نظری را مطرح کردند و بعد می‌گویند: بر فرض هم که از حضرت علی (علیه السلام) صادر شده باشد حمل بر تقیه و یا توریه می‌شود. میرزا حبیب الله بعد از نقل سخن قطب راوندی که گفت منظور از فلان یکی از اصحاب

<sup>۱</sup> بهج الصباغه، ج ۹، ص ۴۸۱.

حضرت علی (علیه السلام) است در تایید او فرمود: اگر هم فرض کنیم این از حضرت علی (علیه السلام) صادر شده باشد آن را حمل بر توریه یا تقیه می‌کنیم. مرحوم تستری نیز در واقع اول اصل انتساب این خبر به حضرت علی (علیه السلام) را زیر سوال می‌برد و سید رضی را متهم می‌کند و بعد می‌گوید بر فرض که چنین باشد که حضرت علی (علیه السلام) این را فرموده باشد این از باب تقیه بوده است.

این مطلب که اصل این سخن از حضرت علی (علیه السلام) انکار شود جای بحث دارد. بالاخره باید به لوازم این هم ملتزم شویم و مهمتر اینکه ما قبلاً هم گفتیم که سید رضی کسی نبود که بدون تامل و به صرف مواجهه با یک کلام فصیح آن را بدون دقت نقل کند، این در مورد سید رضی قابل قبول نیست که هر کلام منسوب به حضرت علی (علیه السلام) را بدون تدبیر در معنا نقل کند. بالاخره سید رضی همانطور که قبلاً گفتیم شخص عالم و دانشمند و اهل حدیث بوده و اجازه نقل روایت می‌داده و اجازه می‌گرفته و اساتید متعددی از اهل حدیث داشته است، لذا اینکه بگوییم به صرف فصاحت کلام آن را در این مجموعه گردآوری کرده مطلب قابل قبولی نیست. حتماً سید رضی با توجه به شخصیتی که داشته تأملات و دقت‌های لازم را به خرج می‌داده.

ملاحظه کردید، این اشکالاتی است که در این اقوال وجود دارد و باید دید جمع بندی ما چیست؟

«والحمد لله رب العالمین»